

# سخن

سال هفتم

اسفند ۱۴۳۵

شماره یازدهم

## اصطلاح شعر نو

دوستی دیروز بدیدن من آمد . مدت‌ها بود که یکدیگر را ندیده بودیم . سروروی هم را بوسیدیم و دیداری تازه کردیم . دوستی من و او دوستی ادبی است . من او را دوست دارم . زیرا که شاعر و هنرمندش می‌دانم . اما او ، چون دوستیش با من هیچ موجبی ندارد که برای او در آن نغمی باشد ، شاید چیزی از همین قبیل است . از خودش باید پرسید . آمد و نشست ، چنانکه عادت ماست ، با آنکه چندماه از آخرین دیدارمان می‌گذشت گومی گفتارمان دنبالهٔ صحبت دیروز بود .

گفت : «اصطلاح شعر نو» که تو در آوردی و ما چندتن در ایجاد مفهوم آن کوشیدیم امروز کم کم معنی دیگر بخود گرفته است . گروهی پیدا شده‌اند که چیزهایی می‌گویند با بیانی که بجز شیوهٔ بیان ماست و روشی دارند که مانمی‌پسندیم و از بس بیروان این گروه فراوانست کم کم اصطلاح «شعر نو» بکارایشان اطلاق شده است ، تا آنجا که باید ما شیوهٔ خود را مشخص کنیم و از این دسته کناره بگیریم . و گرنه همه ما را مسؤول کاری خواهند دانست که نکرده‌ایم و شریک جرمی خواهند شمرد که از آن پرهیز داریم .  
گفتم راست می‌گویی ، اما بگمان توجه باید کرد ؟

گفت: باید روش خود را صریحتر بیان کنیم. باید بگوئیم با آن گروه همدستان نیستیم که هنوز شاعری را در این هنر مقصور می‌دانند که «نشستن» را با «برخاستن» و «درد» را با «درمان» یا «خزان» را با «بهار» در یک بیت بیاورند. اما از اینان هم که یک جمله بی‌معنی را به چند قسمت نامساوی تقسیم می‌کنند و در چند سطر زیر هم می‌نویسند دل خوشی نداریم.

گفتم: چه لازمست که این نکته را بصراحت بگوئیم و تکرار کنیم. مگر تا کنون آنقدر که باید در این باب سخن نگفته‌ایم؟ مگر این همه مقاله‌ها که درباره شاعری در سخن منتشر شده پس نیست؟ مگر خود شعرمانشانه‌ای از آنچه می‌خواهیم و می‌جوئیم نمی‌تواند بود؟

گفت: این همه برای کسانیست که غرضی ندارند و در آستی جویای هنرند. اما آن کسان که دکان شاعری باز کرده‌اند همینکه سود خود را در خطر می‌بینند فغان برمی‌آورند و چون بن‌وتو ایراد نمی‌توانند کرد یا در این میدان کار خود را دشوار می‌بینند به تهمت و خلط مبحث دست می‌زنند و چند جمله و عبارت ابلهانه را که بچه‌های گریخته از مکتب می‌نویسند و در این روزنامه‌های بر تصویر و کم بها بعنوان «شعر نو» بچاپ می‌زنند دستاویز قرار می‌دهند تا به هر چه شیوه نو است حمله کنند و می‌پندارند که با این تمهید بازار کاسد خود را می‌توانند باز رونقی بدهند. با این اختلاط و امتزاج و این ابهامی که در ادراک مفهوم «شعر نو» پیدا شده است مثل اینست که ما باید از هذیانهای ابلهان هم دفاع کنیم و هریاوه‌ای را که باین عنوان منتشر می‌شود بحساب خود بگیریم.

گفتم: بگمان تو چه باید کرد؟

گفت: همین، حساب خودمان را جدا کنیم. ما که این یساوه‌ها را نمی‌پسندیم چرا باید دفاع از آنها را بعهده بگیریم؟

گفتم: گمان داری که این کار را چگونه باید کرد؟

گفت: آسانست، مانه طرفدار کهنه پرستانیم که تقلید و تکرار گفتار دیگران را سرمایه کار شاعری می‌شمارند، نه با این دسته لجام گسیخته که هذیانهای بیماری را بنام شعر نو اروج می‌دهند موافقت داریم. بعضی از روزنامه نویسان ما را گروه «میان» خوانده‌اند. ما باید همین عنوان را اختیار کنیم تا از هر دو گروه مشخص باشیم.

گفتم: اگر دعوا بر سر عنوان باشد با کی نیست. اما مشکلی در پیش است و آن مشکل دلالت الفاظ بر معانی است. ما بارها مفهوم «شعر نو» را تعبیر و تفسیر کرده‌ایم و در ذهن ما همه کسانی که با اندیشه ما همراهند این



اصطلاح مفهوم صریحی یافته است. اگر اکنون اصطلاح را تغییر دهیم و لفظ دیگری بجای آن برگزینیم شاید باز دیگران لفظ ما را در موردی که درست و بجایست بکار برند و ما مجبور شویم که چندین بار عنوان و اصطلاح خود را تغییر بدهیم و این کاریست که پایان ندارد.

گفت: می پنداری که چنین وضعی پیش بیاید؟

گفتم: شك ندارم، مگر نمی دانی که در کشور ما دزدی عنوان کار رایجی است. در جاهای دیگر اگر کسی چیزی ساخت که رونق و رواجی یافت دیگری می گوشتد که بر آن بیفزاید تا اعتبار بیشتری بدست آورد. اما در اینجا همه می گوشتند که اسم آن چیز معتبر را بدزدند تا از اعتبار آن بهره مند شوند. مثلاً يك روز يك مؤسسه علمی تأسیس می شود، این دستگاه را در مقابل کلمه خارجی آن که «انیورسیت» است «دانشگاه» می خوانند. برای کسانی که در این مؤسسه درس خوانده اند جامعه قدری قائل می شود. یکی می آید و دکانی باز می کند که در آن مثلاً ماشین نویسی درس می دهد. هیچ در فکر آن نیست که کار خود را چنان انجام بدهد که کارش رونق بگیرد و مثلاً بجای برساند که در هر اداره هر وقت کسی را خواستند که خوب ماشین نویسی بداند از مؤسسه او سراغ بگیرند. این کار قدری زحمت و فرصت می خواهد. آسان تر اینست که يك اسم گیرا و مشتری پسند روی مؤسسه خود بگذارد. اولین کارش اینست که يك تابلو بزرگ سفارش بدهد و روی آن بخط جلی بنویسد: دانشگاه ماشین نویسی!

باین طریق اطمینان دارد که چند روزی رونق دکان خود را تأمین کرده است. بعد هم خدا بزرگ است. اگر کارش نگیرد بساط را برمی چیند و بجای آن مثلاً «مؤسسه معاملات ملکی» یا، اگر فایده داشت «دانشگاه زمین خواری» تأسیس می کند. غرض نفع است، بهر طریق که باشد و از هر راه که میسر شود. در این وضع آیا «دانشگاه» می تواند هر روز اسم خود را تغییر بدهد باین سبب که دیگران از این عنوان «سوءاستفاده» کرده اند؟

دوست هنرمند من تأملی کرد و گفت: نه، درست می گوئی. اما کار این گونه مردم قدر و شأن و عنوان «دانشگاه» را البته پائین می آورد. پس چه باید کرد؟ گفتم: این مثل راشنیده ای که احترام امامزاده را متولی باید نگاهدارد؟ گفت: آری.

گفتم: پس متولیان هر دستگاهی باید بکشند که احترام نام و عنوان خود را حفظ کنند و هیچ باکی نداشته باشند از اینکه دیگران هم آن نام را بکار برده اند. زیرا که اگر ایشان نیز لایق آن عنوان هستند زیانی نمی رسانند و

اگر نیستند خود شرمنده خواهند شد.  
گفت: اما شعر نو حسابش از آنچه گفתי جداست.  
گفتم: هر اسمی که درخور مسمی آنست قدر و شأنی دارد، مادام که رابطه اسم بامسمی محفوظ است اگر آنرا بچیز دیگری اطلاق کنند بیجاست و شونده غرابت و بی تناسبی آنرا در می یابد. لفظ «فیل» را اگر بمعنی «خرگوش» بکار ببرند از جهت وزن فیلم کم نمی شود، اما شونده خنده ای خواهد کرد.

گفت: درباره شعر نو سخن می گفتیم. چه باید کرد تا همه بدانند که این اصطلاح با آنچه این گروه بی مایه می سازند اطلاق نمی شود و چرا ما عنوان «شاعران میانه رو» را نپذیریم تا با این «تندروان» فرقی داشته باشیم؟  
گفتم: در تعریف شعر بارها در همین مجله سخن نوشته ایم که «شعر اگر نو نیست شعر نیست». بنابراین آنچه دیگران می گویند اگر شعر هست مشمول تعریف ماست، بهر صورت که باشد. ومن علتی نمی بینم که از انتساب بآن تعاشی و پرهیز کنیم. شعر تعریفی دارد و بحسب آن در هر زمان ممکن است صورتی و قالبی دیگر بیاید. آنچه مهم است جزاین نیست که در هر قالبی و صورتی با تعریف خود منطبق باشد. اگر چنین بود همیشه نوست و گرنه شعر نیست تا اطلاق کهنه و نو بر آن درست باشد.

گفت: پس می گویی که ما مسؤلیت این یاوه ها را که بعنوان شعر نو منتشر می کنند بپذیریم؟  
گفتم: هرگز! هر کس هر چه می گوید مسؤؤل آن خود اوست. اما مقصود من اینست که در هنر، بگمان من، میانه روی و تندروی معنی ندارد. شعر یا خوبست یا بد. نوی و کهنگی و تندروی و میانه روی در خوبی و بدی شعر دخالت ندارد. این اوصاف به «شعر» اطلاق می شود. و درباره آنچه شعر نیست قید این وصفها بیجاست. بنابراین آنچه بنام «شعر نو» منتشر می شود و تواز انتساب بآنها تعاشی داری، اگر تعریف «شعر» را در باره آنها درست می دانی، هر چند که باروش و سلیقه تو متناسب نباشد بپذیر. اما اگر گمان داری که یاوه است و شعر نیست چرا می خواهی که تنها صفت «نو» را از آنها سلب کنی؟ اندکی دلیر تر باش و بگو که از این جنس همیشه گفته اند و هیچ چیز «نو» در آن نیست. از کهنه ترین زمانها ابلهانی بوده اند که یاوه می گفته اند و اگر یاوه های ایشان در کتابها ثبت نشده و بدست ما نرسیده علت آن جزاین نیست که آدمی همیشه باندازه کافی فهم و شعور داشته است تا «یاوه» را بیاد نسپارد و از آن لذت نبرد.